

سیمای کودک در شاهنامه فردوسی

O روح‌الله مهدی‌پور عمرانی

جستار گشایی:

این نوشته کوتاه، دیباچه‌ای است بر موضوع «سیمای کودک در شاهنامه فردوسی» که بیشتر از منظر نقد ادبی، به آن پرداخته شده و از نگاه حقوقی در آن پرهیز شده است.

در این مقاله، کوشیدیم تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

۱- جایگاه کودک (و نوجوان) در شاهکار حماسی - ادبی شاهنامه چیست؟

۲- نگاه جامعه به مقوله کودک در سده‌های دور چگونه بوده است؟

۳- آیا در شاهنامه فردوسی، ادبیات کودک، از نوع «درباره کودکان» وجود دارد؟

۴- پیشینه رفتار با کودک - آن گونه که در شاهنامه آمده - در متون آیینی

کدام است؟

۵- آیا در شاهنامه به داستان‌هایی که شخصیت محوری آن کودک باشد

و یا گستره زمانی آن، برهه‌ای از دوران کودکی شخصیت اصلی داستان را دربرگیرد، رو به رو می‌شویم؟ و پرسش‌های دیگری که از بطن این پرسش‌ها می‌تراود. با آن که رویکرد مقاله، توصیفی است، از نمودارهایی نیز برای پیشبرد دلیل‌های اقامه شده، استفاده شده است.

هنگامی که از یک پژوهشگر ادبیات کودک و نوجوان پرسیده می‌شود:

«سهم کودکان در ادبیات گذشته ایران چه اندازه است؟» وی چنین پاسخ

می‌دهد:

«این درست است که ایرانیان، پس از آشنایی با فرهنگ باختری [غربی]،

به پرداختن آثار ادبی برای کودکان، بیش از پیش روی آوردند و ادبیات رسمی خردسالان به صورت مستقل درآمد، اما این درست نیست که تصور کنیم کودکان ایرانی در ادوار پیشین، به کلی از ادبیات خاص خویش بی‌بهره بوده‌اند.

اگر از ادبیات فولکلوریک ایران، دوبیتی‌های عاشقانه، سرودواره‌ها، بیاضی‌های سخنوری، پاره‌های قصه‌های پهلوانی و بعضی روایات دینی را جدا کنیم، چیزی

جز ادبیات کودکان بازنخواهد ماند.»^۱

خواه این نظر را تماماً بپذیریم یا نه، یک نکته را نباید فراموش کرد و آن، این که کودکان در ادبیات گذشته ایران - نه چندان به طرز آشکار، بلکه گاهی در حاشیه و در کنار - جای داشته‌اند. این جایگیری در مقام مخاطب بوده، نه در مقام مؤلف؛ یعنی ادبیات کودک، ادبیات برای کودک و تا حدودی هم ادبیات درباره کودک بوده است.

یکی از کتاب‌ها و منابع ادبیات فارسی که در سده‌های نخستین اسلام‌آوری ایرانیان ریشه دارد، شاهنامه فردوسی است. این کتاب بزرگ که به نظم است، سه بخش دارد. بخش اول، جنبه‌ای اساطیری و افسانه‌ای دارد. در بخش دوم، داستان‌های تاریخی و در بخش سوم، داستان‌ها پهلوانی گردآوری شده است. در همه داستان‌های شاهنامه که بعضی از آن‌ها با رمان‌های امروزی برابری می‌کنند، زندگی قهرمانان و شخصیت‌های داستانی، در مراحل گوناگون نشان داده می‌شود. به‌ویژه آن که در برخی از داستان‌ها، با نوزاد به دنیا نیامده‌ای مانند رستم و سهراب، آشنا می‌شویم و برخی دیگر، از زمان زاییده شدن تا زمان مرگ آدم‌ها را دربرمی‌گیرد. در مجموع داستان‌های فراوان شاهنامه، در چهار داستان آشنا و مشهور، با چهار شخصیت کودک و نوجوان برخورد می‌کنیم. ویژگی‌های این شخصیت‌ها و داستان‌ها عبارتند از:

- جنبه‌های قوی دراماتیک و غمنامگی (تراژدی) موجود در این داستان‌ها.
- مانوس بودن ذهن خوانندگان فارسی‌زبان و ایرانی با کنش‌ها و منش‌های این شخصیت‌های نیمه‌داستانی - نیمه‌واقعی.

- تطبیق این آدم‌های داستانی و زندگی آن‌ها، با نمونه‌های آیینی آن.
- همانندی زمینه‌های تاریخی و بسترهای اجتماعی ایجاد این آدم‌ها و رویدادهای داستانی، با نمونه‌های تاریخی در زندگی اجتماعی روزگار ما.

- واقع‌نمایی قوی و باورپذیری آن‌ها و داشتن جنبه‌های تحلیلی و تطبیقی پیام‌ها و درونمایه‌های این گونه داستان‌ها.

- زاد و زیست و مرگ خارق‌العاده و شگفت این شخصیت‌ها و همسرنوشتی آن‌ها.

- وجود نوعی عنصر اشرافیت در خانواده این شخصیت‌ها.

(نمودار شماره ۱)

در ادبیات آیینی هم به نمونه‌های مشابه نمونه فریدون برمی‌خوریم. داستان به دنیا آمدن موسی و چگونگی بالیدن او، همانندی فراوانی با داستان زاد و زیست فریدون دارد.

[پادشاه مصر، به قابله‌های عبرانی امر کرده، گفت: چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، اگر پسر باشد، او را بکشید.]

(عهد عتیق - سفر خروج - آیات ۱۵ و ۱۶)

در قرآن، علت این فرمان ستمکارانه، خواب دیدن فرعون، قلمداد شده است و در شاهنامه نیز، علت دستور ضحاک مبنی بر کشتن نوزادان پسر، خوابی است که دیده و تعبیری است که خوابگزاران ارایه داده بودند.

«[مادر موسی] چون نوزاد را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نپنهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت و آن را به قیر و زُفت اندوده، طفل [موسی] را در آن نهاد و آن را در نیزار به کنار نهر نیل گذاشت و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. و دختر فرعون برای غسل [آب‌تنی] به نهر فرود آمد و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد.»^۱ (عهد عتیق - سفر خروج - باب دوم - آیات ۱-۱۲)

در عهد عتیق، دوران کودکی و نوجوانی موسی بیان نشده است. بلافاصله

بعد از روایت از آب گرفته

شدن، می‌بینیم که او بزرگ

شده است و در دعوی دو مرد

عبرانی، به داوری

می‌نشیند. ولی در قرآن آمده

که برای نوزاد از آب گرفته

شده هر دایه‌ای آوردند، نوزاد

حاضر نشد شیرش را بپذیرد تا

این که مادر موسی به عنوان

دایه، به قصر فرعون آمد و

کودک از شیر او خورد و بزرگ

شد و ...

چه در این روایت آیینی و

چه در روایت شاهنامه، درباره

زندگی کودک، نیروی حاکم

بر جامعه، در اثر ترس و توهم

در این دستگاه فکری،

مورد خشم و بی‌مهری

روابط اجتماعی قرار می‌گیرد.

این شیوه رفتاری، نه تنها در تاریخ بسیار دور و افسانه‌ای و در زمان

پیشدادیان، بلکه در تاریخ قرون اخیر هم رواج داشت و به دستور پادشاهان،

نوزادان پسر را می‌کشتند. به قسمتی از یک یادداشت که در یک سفرنامه آمده،

توجه کنید:

«کودکان درباری نیز وضعیت به‌سامانی نداشتند. گاه کودکان را از بیم به

دست گرفتن تاج و تخت، از بین می‌بردند. در دوران شاه‌عباس دوم، به سبب

آن که شاه نمی‌خواست برای پادشاهی ایران، نامزدهای زیادی وجود داشته

باشد، اگر همسرانش پسر می‌زیادند، دستور می‌داد بی‌درنگ آن‌ها را بکشند و

اگر این کودکان از مجازات می‌گریختند، به فرمان او به چشمان‌شان میل

کشیده می‌شد.»^۲

در شاهنامه فردوسی، پیرنگ داستان‌های این کودکان، خطی است و

هیچ‌گونه رفت و برگشت زمانی وجود ندارد. با این همه، تمام سال‌های رشد و

نمو کودکان در داستان و در متن اتفاق نمی‌افتد، بلکه داستان‌سرا (فردوسی ناظم)، از تلخیص زمانی استفاده می‌کند. به عنوان مثال، در مورد سهراب می‌نویسد:

چو یک ماهه شد، هم‌چو یک سال بود

برش چون بر رستم زال بود

چو سه ساله شد، ساز میدان گرفت

به پنجم، دل شیر مردان گرفت

چو ده ساله شد، زان زمین کس نبود

که با وی تواند نبرد آزمود^۳

با توجه به بیت‌های بالا، زندگی سهراب از یک ماهگی تا یک سالگی، رها می‌شود. هم‌چنین از یک سالگی تا سه سالگی، هیچ اطلاعی از زندگی سهراب داده نمی‌شود. داستان‌سرا، از مقطع پنج سالگی، یک‌راست به ده سالگی کودک می‌رسد و خواننده را از رویدادهای سال‌هایی از زندگی وی بی‌خبر می‌گذارد. این رفتار، در مورد فریدون نیز اجرا می‌شود. خواننده از زمانی که مادر فریدون، او را به چوپانی می‌سپارد تا زمانی که فریدون برومند می‌شود و به یاری کاوه آهنگر می‌شتابد، اطلاع چندانی در دست ندارد.

حذف حلقه‌های مفقوده از زندگی کودکان و نوجوانان که قهرمانان متن‌های حماسی و آیینی‌اند - شاید - بنا به تمهید جلوگیری از اطناب داستان و رعایت ایجاز، صورت گرفته باشد. از سوی دیگر، سازندگان این داستان‌ها، به علت نداشتن اطلاعات وسیع و همه‌جانبه از چند و چون رویدادهای برهه‌هایی از زندگی این شخصیت‌ها، دست به حذف و تلخیص زده‌اند. در هر صورت، پیشرفت ماجرا و پایان‌بندی قوی و طرح و توطئه استخواندار این داستان‌ها، تا حدودی خواننده و مخاطب را از دانستن موه‌به موی بسیاری از حوادث سال‌های گوناگون زندگی این قهرمانان کودک سال، بی‌نیاز می‌کند. در واقع، خواننده یا مخاطب با استفاده از ذهن داستان‌ساز خود، می‌تواند این حلقه‌های مفقوده و گزاره‌های ناگفته و ننوشته را بازسازی کند. نکته دیگر این است که در تمام این روایت‌ها، کودکان با نیرویی ماوراءالطبیعی سر و کار دارند.

چه در مورد موسی و چه فریدون و زال، نیرویی از آن‌ها نگرهبانی و نگهداری می‌کند. در مورد موسی، مصریان قدیم بر این باور بودند که «خدای نیل» از او مواظبت کرده است. و در مورد فریدون، اهورامزدا و در مورد زال نیز همین باور و باورهای نزدیک به آن قوت دارد.

اگر موسی با شیر مادرش (انسان) تغذیه و بزرگ می‌شود، فریدون با شیر یک گاو و زال با پذیرایی پرندگان، بالیده و از مرگ جسته‌اند.

در این موارد، کار نویسندگان این داستان‌ها، به شگفتی‌های داستان‌های سبک رئالیسم جادویی شباهت دارد. «رئال» از این نظر که باورکردنی‌اند و «جادویی» از این حیث که نیرویی خارق‌العاده و فرازمینی وارد عمل می‌شوند. بنابراین، می‌توان دامنه و سابقه داستان‌های شگفت‌آور و جادویی را به سده‌های بسیار دور پیوند زد.

موضوع مهم‌تر، داستانتی این روایت‌هاست. هسته مرکزی این روایت‌ها را داستانی محکم و افسانه‌مانند، تشکیل می‌دهد. بنابراین، مورد توجه خوانندگان و مخاطبان قرار می‌گیرد.

آیا داستان‌سرایان این روایت‌ها و سازندگان این شخصیت‌های کم‌سن، بنا به اعتقادی که به هویت اجتماعی و حقوقی کودکان داشته‌اند، برای آن‌ها شخصیتی مستقل و مؤثر قایل شده و پای آن‌ها را به متن داستان‌های خود باز کرده‌اند؟

در صورتی که پاسخ مثبت باشد، آیا می‌توان این روایت‌سازان و داستان‌سرایان را در زمره پدیدآورندگان ادبیات کودکان و نوجوانان به شمار آورد؟

در یک بررسی دقیق‌تر، به این نتیجه می‌رسیم که کودکان و نوجوانان این‌گونه روایت‌ها، در کودکی‌شان نیز بزرگند.



طرح: شهرت نسلی

نه فریدون، نه زال، نه موسی و نه حتی سهراب و رستم، هیچ کدام کودکی نمی‌کنند. کودکان بنا به مقتضای سن و نیازهای روحی و بیولوژیکی خود، نیاز به بازی و خیال‌ورزی دارند. آن چه در زندگی واقعی و بازتاب آن را در داستان‌های امروزی می‌بینیم. در شاهنامه و ادبیات آیینی، این کودکان - گویا - دوران کودکی خود را دور می‌زند و از راه میان‌بر، وارد دوران جوانی و بزرگسالی می‌شوند. این رفتار اگر از سوی خانواده و مربیان (در این جا سازندگان زندگی مثالی و داستانی) عمدی باشد، باید گفت که رنگ و بوی ستم دارد و قابل سرزنش خواهد بود و چنانچه عمدی هنری در کار باشد، باید با منطق داستان‌ها سازگاری داشته باشد. در غیر این صورت، عیب و نقص شمرده خواهد شد و پدیدآورندگان این آثار، باید خود را برای پاسخگویی در برابر مخاطبان و منتقدان آماده کنند.

این که قرار است در آینده‌ای نزدیک، اتفاقاتی بزرگ از این کودکان سر بزند و رشته کارهای بزرگ در دست این آدم‌های کوچک قرار گیرد، این بیشتر خواست و نیت داستان‌سرایان است و نه لزوماً قابلیت‌های درونی و وجودی این شخصیت‌ها. اما در همه این شخصیت‌های کودکانه و نوجوانانه، بارقه‌هایی از استعداد ذاتی و فره آسمانی دیده می‌شود. این اندیشه در دستگاه فکری ایران باستان، به وفور وجود داشته است. در اندیشه‌های آیینی (چه اسلام و چه غیر آن) هم فره ایزدی، در زنده ماندن و به سروری رسیدن این کودکان، نقش داشته است.

نکته یادکردنی درباره این شخصیت‌ها و روایت‌ها، رابطه بینامتنی آن‌هاست. همانندی ساختارهای این داستان‌ها و همسانی زاد و زیست این شخصیت‌ها، از نوعی همساختی ذهنی و اندیشگی نشان دارد.

یک بار دیگر به نمودار دوران زندگی شخصیت‌های کودک، در شاهنامه فردوسی برمی‌گردیم. وجه شگفتی در زال نوزاد، برخاسته از یک توهم و خرافه است. ننگ دانستن و شوم‌انگاری موی سفید نوزاد، سبب راندن و طرد شدن نوزاد شده است. در این داستان نیز فردوسی نمی‌تواند از خواب دیدن، به مثابه نحله اشرافی در دانستگی و آگاه شدن از دنیای غیب، صرف نظر کند. سام، مدتی پس از رها ساختن نوزاد سپیدموی در کوهستان، در خواب می‌بیند که کودکش زنده است. پس از بیدار شدن، به دامنه کوه می‌رود و کودکش را از سیمرغ بازی‌ستاند و او را به میان اجتماع انسان‌ها می‌آورد.

فردوسی، کودکانی از خانواده‌های شاهان و پهلوانان را - هرچند کوتاه و گذرا - در داستان‌هایش - آورده است در هیچ داستانی (البته داستانی که شخصیت‌های کودکانه و نوجوانانه در آن حضور دارند)، به زندگی خانواده‌ها و کودکان و نوجوانان معمولی و غیراشرافی نپرداخته است. این رفتار، نه به معنای آن است که کودکان و نوجوانان لایه‌های پایین اجتماع وجود نداشته‌اند، بلکه به دیدگاه فردوسی در مورد جامعه برمی‌گردد که عمدتاً دیدگاهی دهقانی، به معنای اربابی آن بوده است. در نظام فکری فردوسی مردم معمولی، منشأ هیچ تغییری نیستند؛ حتی اگر توده‌وار، از ستم پادشاهان و اربابان به ستوه بیایند و فریاد

اعتراض سردهند و به میدان بیایند و شاه (ضحاک) را سرنگون کنند، هیچ برنامه و سازمان‌دهی ندارند. بنابراین، دست به دامن بزرگ‌زاده‌ای دور از اجتماع، به نام فریدون می‌شوند و کار را به دست او می‌سپارند. در تمام شاهنامه که صدها جنگ و لشکرکشی و طغیان و سرکشی روایت شده، تنها یک مورد به تغییرات بنیادی (انقلاب به معنای امروزی) منجر شده و آن، قیام کاوه آهنگر، علیه ضحاک است که در همین مورد نیز شخصی به نام فریدون که کودکی و نوجوانی سختی داشته، به عنوان رهبر و سامان‌ده حرکت مردم، مطرح می‌شود.

در چنین محیط فکری نباید انتظار داشت که به کودکان و نوجوانان، بهای واقعی داده شود؛ چه برسد به این که برای او ادبیات تولید شود.

سهراب به دلایل سیاسی، از داشتن پدر محروم می‌ماند. همین کودک، وقتی در مقام پدر جویی برمی‌آید و از سوی نزدیکان - مخصوصاً مادر - مجاب نمی‌شود، خلاف تربیت و انتظار جامعه، مادرش را به قتل تهدید می‌کند:

اِبَرِ مادر آمد بپرسید از وی

بدو گفت گستاخ با من بگوی

که من چون ز همشیرگان برترم

همی ز آسمان برتر آمد سرم

ز تخم کیم وز کدامین گهر

چه گویم چو پرسند نام پدر؟

گرین پرسش از من تو داری نهران

نمانم تو را زنده اندر مهان^[۹]

پدر این کودک گستاخ هم اگرچه با مادرش این چنین تند می‌کند، به



هنگام به دنیا آمدن، به علت جثه بزرگش، سبب شکافتن پهلوی مادر (رودابه) می‌شود. فردوسی می‌گوید که این شیوه زایش در ایران باستان، بی‌مانند است.

فریدون، زال ورستم بنا به وضعیت سیاسی و رسم زمانه (تا حدودی) شیر مادر نخورده‌اند. از نظر روان‌شناسی، تغذیه از طریق دایه‌ها و دیگران، کودک را از بخشی از مهر مادری و مادرانگی دور می‌کند. همین بی‌نصبی - گاهی - می‌تواند موجب نامهربانی در دوران‌های دیگر زندگی شود. با آن که رفتارها و کنش‌های انسان‌ها، به طور مستقیم و غیرمستقیم، از روابط اجتماعی و اقتصادی جوامع برمی‌خیزد، ولی پرورش توسط مادر نمی‌تواند بی‌نقش باشد.

کودکان در شاهنامه، زندگی طبیعی ندارند. سیمایی روتوش شده دارند. در حصار از حماسه و تراژدی گرفتارند. صیغه حماسی و تراژیک در سیمای این کودکان، سبب می‌شود تا داستان سرا نتواند آن‌ها را در مسیر رویدادهای واقع‌نمای زندگی نشان بدهد. بنابراین، در شخصیت‌پردازی این قهرمانان، دچار نوعی اغراق می‌شود. برای آن که نشان بدهد، تهمینه برای اصلاح نژاد و داشتن فرزندی قوی هیکل از تبار پهلوانان و در اصل، بنا به یک سیاست حکومتی و به دستور پدرش (شاه سمنگان)، با رستم ازدواج (موقت؟) می‌کند و از سوی دیگر، برای آن که غمناکی و رنگ و روی فرزندکشی را «آگران‌دیسمن» کند، سهراب را در یک ماهگی «چنان» و در پنج سالگی چنین تصویر می‌کند. هم‌چنین، برای آن که از رستم، پسر زال،

در آینده نمونه کامل انسان ایرانی ترسیم کند، باید او را عظیم‌الجثه در هنگام تولد جلوه دهد و ده نفر دایه را مسئول و مأمور شیردهی او کند. اساساً در منظر فردوسی، از یک کودک لاغر و رنجور، پهلوانی قدر قدرت و قوی شوکت که بتواند در برابر متجاوزان به مرزهای ایران سینه سپر کند، به وجود نخواهد آمد. کودکان فردوسی در شاهنامه - مخصوصاً این چهار کودک نام برده شده - در بدو تولد، نماد آرزوهای قومی و افتخارات سرکوب شده مردمی هستند که در آینده به سود مردمان عمل خواهند کرد.

به طور کلی، از زندگی این چهار شخصیت شاهنامه‌ای، چنین برمی‌آید که «خانواده» به عنوان مولد و عامل تولید مثل، نمی‌تواند پرورش نوزادان خود را برعهده داشته باشد. مادر در بسیاری از این داستان‌ها، از یک پرنده و جانور نیز در حفظ و نگهداری نوزادان خود ناتوان‌تر به نظر می‌رسد. در زندگی نامه کوتاه و تلخیص شده سهراب، او را در حال بازی با هم سن و سال‌های او می‌بینیم، ولی از جریان به مدرسه و مکتب رفتن این شاهزاده، خبری در دست نیست. یا حتی در فرازهایی از زندگی رستم (در جوانی و



میانسالی) می‌خوانیم که به سرداران و پهلوانان دوست و دشمن، نامه می‌نویسد؛ بدون آن که در روزگار کودکی و نوجوانی این پهلوان ایرانی، اشاره‌ای به درس و مشق وی شده باشد.

فریدون نیز - گویا - به مدرسه نرفته است، ولی در روزگار او، تومارنویسی (محضرنویسی) و امضای تومار به نفع یا ضرر کسی و جریانی، مرسوم بوده است؛ چنان که عده‌ای تومار نوشتند تا از ضحاک حمایت کنند و برعکس. چگونه است که فریدون که توانایی خواندن و نوشتن ندارد (حداقل در طول داستان به این جریان برخورد نمی‌کنیم)، هژمونی و سامان‌دهی یک قیام مردمی را برعهده می‌گیرد؟

آن چه در یک توضیح کوتاه می‌توان گفت، این است که این داستان‌ها و روایت‌ها به عنوان یک رمان نوجوانان، نوشته نشده‌اند. بنابراین، واقعیت‌های هستی کودک و نوجوان هم لاجرم در آن‌ها حضور ندارد. کیفیت پرداخت داستانی، به نحوی که با موازین این حوزه سازگاری داشته و روزبند نیز باشد، با آن چه امروزه انتظار می‌رود، متفاوت است. طبقه‌بندی این داستان‌ها، نکته‌های شکل‌شناسانه خوبی را بیان می‌کند. در این طبقه‌بندی، بنابر درونمایه‌ها و پیام‌های گوناگونی که در لایه‌های معنایی داستان‌ها مستتر است، به گونه‌های مختلف و در عین حال مشترکی خواهیم رسید. (نمودار شماره ۲)

پس از گونه‌شناسی و طبقه‌بندی داستان این چهار شخصیت که از زمان تولد در متن حضور دارند و تحلیل‌های بدون شرح (!) این نمودار، باید از منظری دیگر به این شخصیت‌های داستانی و داستان این شخصیت‌ها نگاه کرد. رفتارشناسی این شخصیت‌ها به ما کمک خواهد کرد تا تحلیل روشن‌تری از سیمای کودکان در متن حماسی شاهنامه داشته باشیم.

(نمودار شماره ۳)

برآیند منشأ رفتار با این کودکان، منحنی تحقیق را به سوی مقوله «سرنوشت» و «تقدیر» پیش می‌برد. در روزگار فردوسی، با توجه به دیدگاه اساطیری و افسانه‌ای در تجزیه و تحلیل رویدادها، آسان‌ترین شیوه و بی‌دردسرتین پاسخ به این گونه مسایل فلسفی، گزینه «تقدیر» بوده است. ولی امروزه می‌توان با کمک دانش‌های ریاضی و انسانی و مهارت‌های اندازه‌گیری در مقولات کیفی، به نتایج کاربردی، دست یافت. برای روشن‌تر شدن موضوع، زندگی این چهار کودک را با تکیه بر اندیشه مستتر در متن داستانی، بررسی می‌کنیم.

(نمودار شماره ۴)



تمام تصاویر این مقاله با استفاده از تصویرگری‌های نیلوفر میرمحمدی است.

خشونت در شدیدترین شکل، در مورد کودکان شاهنامه، روا داشته می‌شود. در میان شخصیت‌های شاهنامه، ویژگی‌ها و صفت‌های گوناگون بشری، دیده می‌شود. با آن که کاووس شاه، زیاده‌خواه‌ترین شخصیت به شمار می‌رود، ولی آزمندی و جهان‌خواهی و کشورگشایی سهراب نوجوان، برجستگی دیگری دارد. جهانگیری و طمع سهراب، زمانی بر او چیره می‌شود که او هنوز از بازی‌های کودکانه دل برنکنده و دست نکشیده است:

۱- چنین گفتن سهراب کاندِر جهان
کسی این سخن را ندارد نِهان

۲- بزرگانِ جنگاور از باستان
زرستم ز نند این زمان داستان

۳- نبرده نژادی که چونین بود
نِهان کردن از من، چه آیین بود؟

۴- کنون من ز ترکان جنگاوران
فراز آورم لشکری بی‌کران ← لشکر آرای

۵- برانگیزم از گاه، کاووس را
زایران پیرم بی‌طوس را ← براندازی سلطنت کاووس

۶- به رستم دهم تخت و گرز و کلاه
نشانش بر گاه کاووس شاه ← تعیین شاه جدید (کودتا)!

۷- زایران به توران شوم جنگجوی
اباشاه روی اندر آرم به روی ← کشورگشایی

۸- بگیرم سر تختِ افراسیاب
سر نیزه بگذارم از آفتاب ← کشورگشایی

۹- چو رستم پدر باشد و من پسر
نیاید به گیتی کسی تا جور ← جهانی‌سازی!

سهراب، وقتی با خنجر پدرش زخمی می‌شود، کودکی و آرزوهای آزمندانه‌اش را این‌گونه اعتراف می‌کند:

۱- بدو گفت کاین، بر من از من رسید
زمانه به دست تو دادم کلید

۲- تو زین بی‌گناهی که این گوژپشت
مرا برکشید و به زودی بکشت

۳- به بازی به کوی‌اند، همسال من
به خاک اندر آمد چنین بال من^۷

منابع:

- ۱- کتاب مقدس / عهد عتیق / انجمن کتاب مقدس.
- ۲- اوستا / گزارش هاشم رضی.
- ۳- شاهنامه فردوسی / نسخه ژول مول.
- ۴- از رنگ گل تا رنج خار / شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه فردوسی.

پی‌نوشت:

۱. قدمعلی سرامی / گفت‌وگو / ضمیمه روزنامه همشهری (تهران) / ۱۷ آذر ۱۳۸۲ / صفحه ۲۹
 ۲. هُمای نیز وقتی داراب را به دنیا آورد، او را به درون زنبیلی گذاشت و در رودخانه رها کرد. موضوع و شمار کودکان از آب گرفته شده، سوژه پژوهش جداگانه‌ای خواهد بود.
 ۳. حسن آزاد / پشت پرده‌های حرم‌سراها / صفحه ۳۰۷ / به نقل از کتاب تاریخ ادبیات کودکان در ایران / جلد دوم / صفحه ۲۱۹
 ۴. شاهنامه فردوسی / کتاب‌های جیبی / چاپ چهارم ۱۳۶۹ / جلد دوم / صفحه ۴۲
 ۵. شاهنامه فردوسی / دوره هشت جلدی، نسخه ژول مول / کتاب‌های جیبی / چاپ چهارم ۱۳۶۹ / جلد دوم صفحه ۴۳
 ۶. شاهنامه / پیشین / جلد دوم / صفحه ۱۷۹
 ۷. همان جا / صفحه ۲۳۷
- * نوزاد - شاید - اسمی نداشته و موسی، یعنی از آب گرفته شده. ۲. (نگارنده)



نمودار شماره یک: دوران گوناگون زندگی چند شخصیت در شاهنامه فردوسی

ردیف	نام شخصیت	پدر مادر	دایه	وجه شگفتی یا علت دوری از خانواده	دوران کودکی	دوران نوجوانی و جوانی	سرانجام زندگی - پیری
۱	فریدون	آبتین فزانک	گاری به نام پرمایه	ضحاک در خواب می بیند که پسری سلطنت او را تهدید می کند. فزانک او را از شهر بیرون می برد.	از ترس سربازان و جاسوسان ضحاک، به دست چوپانی سپرده می شود و سپس مردی کوششین، سال ها از وی نگهداری می کند.	با ضحاک می جنگد و قیام تهیدستان به رهبری کاوه آهنگر را به سامان می رساند.	بعد از کشتن ضحاک و سال ها پادشاهی، کشور را میان سه پسر خود ایرج و سلم و تور تقسیم می کند و به مرگ طبیعی از دنیا می رود.
۲	زال	سام	سیمرغ	سپید بون موی سر در هنگام تولد و تنگ دانستن آن توسط پدر.	در کوهِ رها می شود. سیمرغ از او نگهداری می کند. سام خواب می بیند که پسرش زنده است. به آن جا می رود و او را زنده می یابد و به خانه برمی گرداند.	حضور پررنگ و چشمگیری در متن ندارد.	حضور چندانی در متن ندارد.
۳	رستم	زال رودابه	بی نام ده دایه او را شیر می دانه اند.	بزرگ بون چته و شکافتن پهلوئی مادر «رستم زانی» سزاین	یکی بچه بُد چون گری شیرفش به بالا بلند و به دیوارکش همه موی سر سرخ و رویش چو خون چو خورشید رخشنده آمد برون به یک روز گشتی که یک ساله بود یکی توده سوسن و لاله بود	از دوران نوجوانی اش خیر چندانی در دست نیست. در جوانی به جنگاوری و لشکرآرایی می پردازد و از مرزهای مِهَن دفاع می کند.	در دوران پیری با حیلۀ نابرداری اش «شاه» در جاهی که نيزه های فراوان در آن کاشته بودند، می افتد و کشته می شود.
۴	سهراب	رستم تهمینه	ندارد نزد مادرش بزرگ شد	ندیدن پدر و طرح سؤال در ذهن سهراب	چو یک ماهه شد، هم چو یک سال بود برش چون بر رستم زال بود چو سه ساله شد، ساژ میدان گرفت به پنجم، دل شیر مردان گرفت چو ده ساله شد، زان زمین کس نبود که با وی تواند نبرد آرمود	تمام دوران نوجوانی اش در رزم آوری می گذرد. دوران جوانی اش در جنگیدن - جنگیدن با پدر - می گذرد.	به میانسانی و پیری نمی رسد. در روزگار جوانی به دست پدر کشته می شود.

نمودار شماره ۳: کردارشناسی چند شخصیت داستانی در شاهنامه

ردیف	نام داستان	کردارها	منشأ رفتار
۱	فریدون	الف) شاه، در اثر خوابی که دیده، تاج و تخت خود را در خطر می‌بیند. بنابراین، دستور می‌دهد همه نوزادان پسر را بکشند.	توهم
		ب) مادر فریدون، از ترس مأموران شاه، فریدون را به چوپانی می‌سپارد.	ترس
		ج) فرانک، از بیم فاش شدن راز، فریدون را از چوپان بازپس می‌گیرد به مردی کوه‌نشین می‌سپارد.	دوران‌دیشی
		د) مردم به پا خاسته و در رأس آن‌ها کاوه آهنگر، بر آن می‌شوند که رهبری جنیش را به دست فریدون بسپارند.	خردورزی و تجربه
		ه) فریدون می‌پذیرد و ضحاک را به بند می‌کشد.	انقلابی‌گری
۲	زال	الف) سام، به علت سفیدی موی نوزاد (زال) و بیم از ننگ‌وعار خانوادگی، نوزاد را در کوه رها می‌کند.	خرافه
		ب) سیمرغ، نوزاد را می‌یابد، به لانه‌اش می‌برد و از او نگهداری می‌کند.	ماوراءالطبیعه
		ج) سام، در خواب می‌بیند که پسرش زنده است. پشیمان می‌شود، به کوه می‌رود و زال را خانه برمی‌گرداند.	خواب پشیمانی
۳	رستم	الف) پهلوی رودابه را می‌شکافند و نوزاد (رستم) را بیرون می‌آورند.	طبیعت و شگفتی
		ب) ده دایه، رستم را شیر می‌دهند.	طبیعت و شگفتی
۴	سهراب	الف) سهراب رشدی شگفت‌انگیز دارد.	طبیعت و ماوراءالطبیعه
		ب) پدر پُرسی	غریزی - عاطفی
		ج) پدر جویی	غریزی - عاطفی
		د) نبرد تن به تن با رستم	غرور و جنگاوری
		ه) پیروزی بر رستم و صرف‌نظر کردن از کشتن وی	جوانمردی و گذشت
		و) شکست خوردن از رستم و کشته شدن به دست وی	اتفاق طبیعی در شکست خوردن، ناجوانمردی در کشتن

نمودار شماره ۲: طبقه‌بندی داستان‌هایی با شخصیت‌های کودک

ردیف	نام داستان	نوع داستان
۱	فریدون	اسطوره‌ای سیاسی - اجتماعی اخلاقی رمزی
۲	زال	رمزی عاشقانه پهلوانی واقع‌نما
۳	رستم	رمزی پهلوانی تراژیک (غم‌انگیز) واقع‌نما
۴	سهراب	رمزی پهلوانی عاشقانه تراژیک (غم‌انگیز) واقع‌نما

نمودار شماره ۴: رفتارشناسی در زندگی کودکان شاهنامه

ردیف	نام داستان	نوع رفتار	شکل رفتار (اجرا)
۱	فریدون	کودک‌آزاری	تهدید به کشتن از سوی حکومت
۲	زال	کودک‌آزاری	طرد از خانواده از سوی پدر
۳	رستم	مادر آزاری	بزرگ بودن جنه و شکافتن پهلوی مادر
۴	سهراب	کودک‌آزاری	تحقیر از سوی گروه همبازی